

آقای اسماعیلی: بسم الله الرحمن الرحيم. موضوع نشست امروز ما شاید یکی از سهیل ترین و در عین حال صعب ترین موضوع پژوهش های تاریخی است. موضوعی بسیار بالهمیت که از روزی که ارسسطو تاریخ را فضل دانست، تا امروز معضل اهل تاریخ بوده است. عینیت در پژوهش های تاریخی یا عینیت در تاریخ موضوع سخن امروز ماست. بحث را در دو بخش مطرح خواهیم کرد. بخش اول تبیین مفهومی موضوع است و بخش دوم به اصل موضوع عینیت برمی گردد. این سخن مانند همهی حوزه های معرفتی دارای مسائلی ذاتی و غیر ذاتی است. از روزی که انسان پیرامون خود را شناخت، به این مساله نیز توجه داشت. می گویند همهی معرفت بشری ذیل دو رویکرد افلاطونی و ارسسطوی باز کاوی و باز خوانی شده است. شاید هنوز هم به یک معنا ما در همان مسیر هستیم. گرچه اگر به مسائل مطرح شده مبتنی بر تئوری های زبانی و زبان شناختی توجه کنیم، به نظر می رسد افق دیگری مقابل بشر گشوده شده است. گرچه عده ای آن را هم تابع رویکرد افلاطونی می دانند. از دکتر ملائی خواهش می کنیم سخن را آغاز کنند.

دکتر ملائی: بسم الله الرحمن الرحيم. من هم اعتقاد دارم که بحث عینیت، یکی از پیچیده ترین و در عین حال دشوار ترین مباحث مطرح شده در حوزهی معرفت شناسی به طور عام و معرفت شناسی تاریخی به طور خاص است. وقتی سخن از عینیت به میان می آید، منظور همان بی طرفی در علم است. یا همان واژه‌ی (objectivity) که دکتر گل محمدی در این حوزه تخصص دارند و آثاری نیز از ایشان در حوزهی فلسفه‌ی تاریخ ترجمه و منتشر شده است و ایشان بهتر این واژه را تبیین خواهند کرد. منظور از بی طرفی این است که در حوزه مباحث یک علم و طرح فراورده های آن، تا چه میزان احساسات، تعلقات، رویکردها، نگرشها و باورهای محقق می تواند اثرگذار و نقش آفرین باشند؟ طبیعتاً وضعیت بی طرفی در علوم انسانی با علوم دقیقه بسیار متفاوت است. در علوم انسانی چون با پدیده های انسانی و مسائل مربوط به او مانند غمها، دردها، شادی ها، پیروزی ها، شکست ها و مانند آن سروکار داریم، قطعاً هنگام پژوهش و کاوش تاریخی این موضوعات، خواهان خواه ذهن و ضمیر و

عینیت گزاره های مقبول اهل تاریخ

در گفتگو با:

● دکتر احمد گل محمدی؛

عضو هیأت علمی گروه علوم اجتماعی دانشگاه علامه طباطبائی

● دکتر علیرضا ملائی توانی؛

عضو هیأت علمی گروه تاریخ دانشگاه ارومیه



آلمان بودند که از متن آن روش‌ها و مکاتب متعدد دیگری ظهرور کرد مانند هرمنوتیک‌ها. اینان معتقد بودند نمی‌توان به تمام حقیقت دست پیدا کرد زیرا ذهن انسان هرگز مانند آینه نیست که تنها منعکس کننده‌ی پدیده‌های بیرونی باشد، بلکه معرفت از ذهن انسان سرچشمه می‌گیرد. بنابراین هیچ واقعیتی به صورت خالص و مخصوص وجود ندارد و حقایق و پدیده‌ها متأثر از دیدگاه محقق هستند.

امروزه علاوه بر این دو دیدگاه، دیدگاه‌های افراطی‌تری نیز مطرح شده است. از جمله کسانی که بحث نسبی‌گرایی در معرفت تاریخی را مطرح می‌کنند و معتقدند که اساساً نمی‌توان بسیاری از پدیده‌های انسانی را شناخت؛ چراکه گویی محقق و موضوع مورد تحقیق او، دو دنیای متفاوت‌ند که نمی‌توانند یکدیگر را تجربه کنند و از هم شناخت به دست آورند. این دیدگاه‌های گوناگون در مورد عینیت بحث را بسیار پیچیده و غامض کرده است.

آقای اسماعیلی؛ دکتر ملانی به سه موضوع اشاره کردند. یکی عینیت به معنای بی‌طرفی، دوم اشاره کردند که بی‌طرفی در علوم انسانی دشوارتر و در علوم طبیعی سهل‌تر است. و دیگر این که سه عامل و ملاک را در رسیدن به بی‌طرفی عینی برشمردند که عبارتند از: روش تحقیق، برقرار کردن نسبت صحیح محقق با موضوع تحقیق و متقن بودن یافته‌های وی. به نظر شما این بی‌طرفی چگونه اتفاق می‌افتد؟ و آیا این بی‌طرفی خود زمان‌مند است یا نه؟ یعنی آیا این بی‌طرفی خود از تاریخیت برخودار است؟ دیگر این که اشاره کردند عینیت یعنی این که به کل واقعیت یا حقیقت برسیم. این موضوع البته محل بحث و اشکال است. و این سوال نیز مطرح می‌شود که چگونه می‌توان به کل واقعیت دست یافت؟ در مبحث بعدی از دکتر ملانی خواهش می‌کنیم دیدگاه خود را در مورد عینیت رسیدن به کل حقیقت بیان فرمایند.

از آقای دکتر گل محمدی خواهش می‌کنیم دیدگاه خود را در مورد عینیت بیان فرمایند.

دکتر گل محمدی؛ سلام الله الرحمن الرحيم. همچنان که دوستان هم اشاره کردند، یکی از مهم‌ترین و پایدارترین موضوعات معرفتی، عینیت در پژوهش‌های تاریخی است. من گمان می‌کنم برای رسیدن به مفهوم عینیت، باید بحث را از معرفت یا شناخت آغاز کرد. اگر شناخت و معرفت را هرگونه آگاهی و اطلاعات و تشخیصی بدانیم که سوزه یا فاعل شناساً از موضوع شناخت یا عین یا اویزه به دست می‌آورد، سه مؤلفه یا عنصر در آن دخیل است. یکی فاعل شناساً، یکی موضوع شناخت و سوم فرایند شناخت. عینیت نسبتی با فرایند شناخت و عناصر اصلی این فرایند دارد. از این لحاظ، درواقع کاربرد عینیت بر برخی پیش‌فرض‌های فلسفی و هستی‌شناسانه استوار است. به این معنا که اولاً عین یا اویزه‌ای وجود دارد که فاعل شناساً، طی فرایندی آن را می‌شنناسد. بنابراین وقتی واژه‌ی عینیت را به کار می‌بریم، پیش‌فرض هستی‌شناسانه‌ی آن این است که

احساسات پژوهشگر را درگیر خواهد کرد؛ که این وضعیت طبعاً در علوم دیگر وجود ندارد. بنابراین می‌توان گفت عینیت یعنی دستیابی به حقیقت تمام و کمال. یا دسترسی پیدا کردن به کل واقعیت و حقیقت، به گونه‌ای که هیچ‌یک از ابعاد و زوایای یک پدیده ناگفته باقی نماند و تحت تأثیر چیز دیگری قرار نگیرد و ما بتوانیم شناخت کاملی از آن پدیده عرضه کنیم. شاید بتوان گفت زمانی که از عینیت سخن می‌گوییم، سخن از میزان درگیری ذهن و نوع مواجهه‌ی محقق با پدیده‌ی مردمطالعه است. و پدیده‌ی مورد مطالعه همان‌گونه که عرض کردم در علوم انسانی با علوم دیگر بسیار متفاوت است. به عنوان مثال یک ریاضیدان و یا منجم و یا هر دانشمند دیگر که با علوم تجربی و تجربیدی و کاملاً ذهنی سروکار دارد، چندان درگیر احساسات و تعلقات و روحیات خود نخواهد شد. ولی ممکن است در جانورشناسی و گیاهشناسی برخی احساسات محقق درگیر موضوع شود اما در پدیده‌های انسانی این درگیری بسیار بیشتر است.

به نظر من عینیت را باید در سه یا چهار سطح بررسی کرد: گاه عینیت به مثابه روش است. وقتی در مورد موضوعی تحقیق یا می‌کنیم، باید روشی برگزینیم که کمترین تأثیر و درگیری را در مسائلی که گفتگیم به وجود آورد. بنابراین این روش خود می‌تواند ذهن محقق را درگیر کند. مسئله‌ای بعدی شخص محقق است. محقق به نسبت موضوعاتی که با آن‌ها سروکار دارد و نیز نسبتی که با موضوع پیدا می‌کند، رویکردهای متفاوتی بروز می‌دهد. به عنوان مثال محققی که در مورد سرزمین و خانه و خانواده خود تحقیق می‌کند، با کسی که در مورد ملت و فرهنگ دیگری به پژوهش می‌پردازد، مواجهه‌ی متفاوتی با مسائل دارد. مسئله‌ای بعدی صحت یافته‌ها و یا میزان انتقامی است که یافته‌های علمی محقق خواهد داشت. این مسئله خود متأثر از دو متغیر قبل است.

به هر حال مسئله‌ی عینیت پدیده‌ای است که از زمانی که مسائل معرفت‌شناسی مطرح شده است، به نوعی بشر را درگیر خود کرده است. در این باره دو نحله‌ی متفاوت مطرح بوده‌اند که آقای دکتر گل محمدی در این مورد توضیحات بیشتری خواهد داد. یکی از این دسته پوزیتیویست‌ها (positivists) یا اثبات‌گرایان و یا پیروان مکتب فلسفه‌ی تحصیلی هستند. این مفهوم در ایران به اشکال گوناگون ترجمه شده است. پوزیتیویست‌ها بر این باور بودند که در علوم انسانی همچون علوم طبیعی، محقق می‌تواند با استفاده از یک روش علمی و بدون دخالت دادن تعصبات، پدیده‌های انسانی را مطالعه کند و حاصل کار خود را بر اساس یک روش عرضه کند و به عینیت دست یابد. یعنی اگر از روش‌های علمی استفاده شود، حاصل کار عینی خواهد بود. اینان ذهن انسان را مانند آینه‌ای می‌دانستند که پدیده‌های بیرونی را بدون کم و کاست منعکس می‌کند، بدون این که خود درگیر موضوع شود. محقق می‌تواند به جای بازیگر یک تمایل‌چی باشد و از بیرون به پدیده‌ها بنگرد و حاصل کار خود را عرضه کند. این گروه متأثر از روش‌هایی بودند که در علوم طبیعی به کار می‌رفت. گروه بعدی ایده‌آلیست‌ها (idealists) بودند که بیشتر متأثر از فلسفه‌ی

امروزه دیگر تعریف اول (تناظر یا انطباق آینه‌وار) چندان اعتبار ندارد. مثلاً در مورد شناخت معطوف به هستی‌های مفهومی مانند خانواده، اگر معنای اول عینیت را پذیریم، بی‌معنا و بی‌فائده خواهد بود. با چنین تعریف و تصوری، شناخت معطوف به مثلاً خانواده یا دولت را چگونه می‌توان عینی دانست؟ در عینیت به معنای نخست (تناظر) قاعده‌تاً فقط حواس پنج‌گانه دخیلند، درحالی که هستی‌های تجربی و فیزیکی با هستی‌های مفهومی مانند دولت و خانواده تفاوت دارد. گزاره‌های معطوف به هستی‌های مفهومی با گزاره‌های معطوف به هستی‌های انضمای عینی تجربی فرق می‌کنند. هستی‌های مفهومی عینیت تجربی ندارد که با حواس متعارف بتوان آن‌ها را شناخت. بلکه فقط آثار و مؤلفه‌های تجربی آن‌ها را می‌توان مشاهده کرد. مثلاً پدر خانواده، مادر خانواده یا خانه‌ی خانواده را می‌توان دید، ولی خانواده برابر با آن‌ها و قابل تقلیل به آن‌ها نیست. این اجزای تشکیل‌دهنده خانواده باعتبار تصور وجود یک هستی مفهومی به نام خانواده است که آن هویت‌های متفاوت را به دست می‌آورند.

اقای اسماعیلی: گاه درمورد معرفت به مفهوم عمومی و عرفی آن صحبت می‌کنیم که ظاهراً تئوری عینیت خام یا ذهن آینه‌سان باید بیشتر کاربرد داشته باشد که این گونه نیست و گاه از معرفت خاص به مفهومی که در علوم مطرح است سخن می‌گوییم که در اینجا به نظر می‌رسد اساساً فرایند معرفت با مفهوم‌سازی معرفت ممکن می‌شود. به عنوان مثال ما برای شناخت طبیعت به مفهوم‌سازی رو می‌آوریم و از عالم واقع و خواص آن یاد می‌کنیم. آیا طبیعت همان چیزی است که ما در قالب مفاهیم آورده‌ایم یا این که چیز دیگری است. اما می‌دانیم هرچه هست این مفهوم‌سازی کارساز است و ما از آن بهره می‌بریم. البته در هر دو شکل معرفتی عام و خاص را ما مفهوم‌سازی می‌کنیم و تئوری ذهن آینه‌سان برای تبیین آن ناکارآمد است. با این که به نظر می‌رسد معرفت‌شناسی تاریخی در این عرصه هنوز بسیار نوپاست، بفرمایید که ما در حوزه‌ی تاریخی با کدام شکل از معرفت سروکار داریم؟

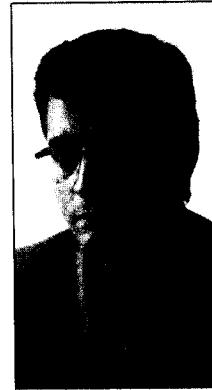
دکتر گل محمدی: به نظر من تفاوتی ندارد. اگر در تاریخ هم به معنای اول توجه داشته باشیم، دچار مشکل خواهیم شد. بسیاری از اهل تاریخ هم معنای دوم را می‌پذیرند. به کارگیری معنای دوم عینیت از وجه دیگری هم قابل طرح است که در مباحث بعدی خواهم گفت.

اقای اسماعیلی: یعنی به نظر شما عینیت یعنی این که اهل یک دانش یا یک حوزه‌ی معرفتی، گزاره‌های مطرح شده در آن را پذیرند.

دکتر گل محمدی: بله. یعنی آن گزاره را گزاره‌ی معتبری بدانند.

اقای اسماعیلی: به آن گزاره برسند یا به ابزار رسیدن به آن گزاره؟

دکتر ملائی: بحث عینیت، یکی از پیچیده‌ترین و در عین حال دشوارترین مباحث مطرح شده در حوزه‌ی معرفت‌شناسی به طور عام و معرفت‌شناسی تاریخی به طور خاص است. وقتی سخن از عینیت به میان می‌آید، منظور همان بی‌طرفی در علم است



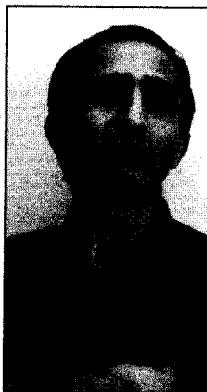
یک عین بیرون از ذهن فاعل شناساً وجود دارد که قابل شناخت است و می‌توان شناخت کامل و جامع و مانع از آن به دست آورد. اگر چنین شناختی از پدیده‌ای به دست آوریم، آن شناخت عینی است.

نظریه‌پردازانی مانند اتکینسون، معتقدند عینیت در مباحث تاریخی به دو معنا به کار می‌رود. یک معنا، همانگونه که دکتر ملائی فرمودند، تئوری داشتن با واقعیت بیرونی است. یعنی مرتبط یا منطبق بودن با واقعیت، به‌ویژه واقعیت بیرونی (چیزها یا دنیای بیرون از ذهن انسان). اما در معنای دوم کاربردی تر و مهم‌تر، عینیت عبارت است از آنچه در اصل برای هر شخص عاقل قابل قبول باشد (برای هر شخص عاقل توافق‌پذیر باشد). در هر دو تعریف، عینیت بر وجود روشی برای تعیین درستی یا نادرستی یک گزاره دلالت دارد. در تعریف دوم هم درستی گزاره با واقعیت بیرونی تبیین و تأیید می‌شود. در تعریف دوم هم درستی گزاره مورد نظر، علی‌رغم امکان تاپذیری انطباق با واقعیت بیرونی، از طریق معیارهای عقلی تأیید می‌شود. هردو معنا را می‌توان از عینیت مراد کرد. اما معنای اول بیشتر مطلوب سنت‌های فکری پوزیتیویستی است و فهم ساده‌ای از عینیت مدنظر دارد. نقدهای جدی که وارد بر این معنای اول بود که معنا یا تعریف دوم عینیت را پدید آورد و اعتبار بخسید. چون بهناگزیر شناخت ما (هر نوع شناختی) در قالب واژه‌ها و گزاره‌ها بیان می‌شود. ما گزاره‌ای را عینی تلقی می‌کنیم (در معنای دوم) که بر اساس معیارهای جامعه‌ی علمی معقول و قابل پذیرش باشد.

من تأکید می‌کنم که نقطه‌ی عزیمت نقد معنای نخست عینیت، باعث راه یافتن به معنای دوم یعنی موجه بودن نزد جامعه‌ی علمی شده است.

اقای اسماعیلی: این که شما می‌فرمایید عام است و مثلاً در عالم ریاضی هم مصدق پیدا می‌کند.

دکتر گل محمدی: بله عام است و مختص تاریخ نمی‌شود. پوزیتیویست‌ها معتقد بودند اگر معنای اول عینیت (یا انطباق با واقعیت بیرونی) را پذیریم، تکلیف عینیت در گزاره‌های ریاضی و منطقی چه خواهد شد؟ بنابراین باید تعریف دیگری در نظر گرفت که همان تعریف دوم است.



**دکتر گل محمدی: عینیت نسبتی
با فرایند شناخت و عناصر
اصلی این فرایند دارد. از این
لحاظ، در واقع کاربرد عینیت
بر برخی پیش‌فرض‌های
فلسفی و هستی‌شناسانه
استوار است**

دکтор ملانی: اجازه بدهید اول موانع و مشکلات را مطرح کنیم و بعد بحث بی‌طرفی را. من تعریف دکتر گل محمدی را از عینیت می‌پذیرم و به نظر می‌رسد که باید موانع رسیدن به عینیت تاریخی و راهکارهای وصول به آن را مطرح کرد.

آقای اسماعیلی: البته شما فرمودید باید به کل واقعیت می‌توان دست یافت. در معرفت تاریخی راه دست یافتن به کل واقعیت چیست؟

دکтор ملانی: فرض کنید دو نوع منابع متضاد یکی مغولی و دیگری ایرانی، در مورد پدیده‌ی حمله‌ی مغول به ایران در دست داشته باشیم، محققی که می‌خواهد به بررسی این موضوع بپردازد، با منابع سروکار دارد که دو یا چند مورخ با دیدگاه‌های مختلف و با توجه به تعلقات خاص خود به این پدیده پرداخته‌اند. گاه برخی از رویدادها را شاخ و برگ داده‌اند و به تفصیل در مورد آن نوشته‌اند و گاه برخی دیگر را نادیده گرفته و یا به طور خلاصه از آن سخن گفته‌اند، و یا بخش‌هایی از آن را دیده‌اند. طبیعی است که شاهدان عینی از هر پدیده‌ی انسانی و یا تاریخی، با توجه به دیدگاه‌های خود روابط مختلف ارائه می‌دهند، که همه‌ی آن‌ها از دیدگاه مورخ امروز نقایصی دارد و از طریق این منابع تها به بخشی از حقیقت می‌تواند دسترسی یابد و نه همه‌ی آن. تاریخ را معمولاً فاتحان می‌نویسند و نه مغلوبان، مردان می‌نویسند و نه زنان، استعمارگران می‌نویسند و نه استعمارشدگان. همه‌ی این موارد ناگفته‌هایی در تاریخ باقی می‌گذارد. ولی باز هم فاتحان از دیدگاه‌های مختلف می‌نویسند. در مورد هر قضیه هرچقدر هم نوشته شود، باز بخش‌هایی از آن ناگفته می‌ماند. به همین علت دست یافتن به تمامی حقیقت در تاریخ امکان‌پذیر نیست و باید از یک حقیقت نسبی سخن گفت. حقیقت نسبی همان است که دکتر گل محمدی گفتند. رسیدن به شناختی که جامعه‌ی علمی آن دانش، آن را موجه و معتبر بدانند.

دکتر گل محمدی: آن گزاره را معتبر و موجه بدانند. این گزاره عینی است.

آقای اسماعیلی: البته یک تفاوت ظریف و دقیقی میان تاریخ و دیگر علوم وجود دارد و آن این که در سایر علوم خود محقق رأساً وارد موضوع می‌شود ولی در تاریخ، ابتدا موضوع از صافی ذهن یک نفر دیگر گذشته است و بعد محقق امروزی به استناد سخن وی، نتیجه‌گیری می‌کند. این امر در تعریف دوم ما از عینیت اختلال ایجاد نمی‌کند؟ در اینجا بی‌طرفی و یا رسیدن به تمام حقیقت در معرفت تاریخی محل سؤال جدی قرار نمی‌گیرد؟

دکтор ملانی: مراد من از رسیدن به تمام واقعیت یا حقیقت این بود که از یک پدیده‌ی تاریخی چنان شناختی پیدا کنیم که هیچ ابهام و مطلب ناکفته‌ای از آن قضیه باقی نماند. به عبارت دیگر شناختی که حاصل می‌شود درگیر احساسات و تعلقات و مسائل روحی و روانی محقق نباشد.

آقای اسماعیلی: این شناخت در سطح خرد است یا کلان؟ گاه می‌گوییم در سال ۱۶۷ هـ ق مغولان وارد ایران شدند. گاه همین مسئله را در سطح کلان مطرح می‌کنیم و مثلاً بر اساس تئوری حاشیه به متون، به آن می‌پردازیم که کاملاً تفاوت خواهد داشت. در اینجا نباید سطوح تحلیل را مشخص کنیم؟

دکتور ملانی: نکته‌ای که فرمودید، موضوع قابل توجهی است. گاه ما اخبار تاریخی خود داریم، مثلاً امویان در سال ۱۳۲ هـ ق متقرض شدند. یا پیامبر در سال ۱۳ هجری رحلت فرمودند. این مسائل خود را من معرفت تاریخی تلقی نمی‌کنم. معرفت تاریخی مجموعه‌ای از داده‌های است که با یک روش علمی معتبر به دست آید و نظمی منطقی بر آن حاکم باشد، تسلیل و فرایند تاریخی در آن لحاظ شده باشد و فردی که آن را مطالعه می‌کند، شناختی از آن به دست آورد. اخبار خود و جزئی شناخت تاریخی نیست. مراد من از بحث عینیت سطح کلان قضیه است. یعنی این که یک پدیده‌ی تاریخی را بررسی کنیم. به عنوان مثال این متفق واقعی است که مغولان به ایران حمله کردند و شکی هم در این واقعه تاریخی نیست. اما در مورد پدیده‌ی حمله‌ی مغول و آثار و فجایعی که در ایران رخداد، می‌توان بحث عینیت را مطرح کرد. فرض کنیم که یک مورخ مغول و یک مورخ ایرانی در مورد این پدیده مطالعه کنند. مورخ مغول چون از منظر بیرونی به جامعه‌ای که دشمن خود تلقی می‌کرده و قصد فتح آن را داشته است، این حمله را - که مورخ ایرانی آن را غیراسانی می‌شمارد - به متابه یک حمامه و افتخار می‌نگرد. اما ایرانی که مغلوب و قربانی شده است، نگاه دیگری دارد و همه‌ی تمایلات و احساسات و عرق مذهبی و ملی خود را در بیان این واقعه دخیل می‌کند.

آقای اسماعیلی: موضوع بی‌طرفی چه می‌شود؟

آقای اسماعیلی: یعنی اقوال نامتعارف در زمرة‌ی شناخت تاریخی قرار

آقای اسماعیلی: ما در تاریخ با یک روایت ناتمام روبرو هستیم. شاید بهتر باشد به جای واژه‌ی نسبی بگوییم ناتمام در واقع ما دانشی ناتمام نسبت به مسائل تاریخ داریم که همواره در معرض کامل شدن است و یا ممکن است نقصان پذیرد. یعنی متغیر است



ما این است که آیا بیهقی همه‌ی آن چیزی را که از تاریخ به عنوان یک پدیده‌ی هستی‌شناسی وجود داشته است، در کتاب خود منکس کرده است؟ اساساً آیا امکان دارد که بتوان همه‌ی وقایع را ضبط کرد؟ می‌توان گفت برخی پدیده‌ها بر اساس نظر و دیدگاه بیهقی ضبط شده و این مقداری که ضبط شده از منظر نقد تاریخی قابل بحث است.

دکتر ملانی: تاریخ بیهقی یکی از متفنن‌ترین آثار تاریخی ماست و در تحلیل و علت‌بایی رخدادها و نیز روش تحقیق، تاریخ بیهقی در روزگار خود اثری بی‌همتاست و درواقع، متنی علمی و متفنن در آن روزگار نگاشته است. اما وی مطالبی که در روزگار سلطان مسعود می‌نوشت با نوع مواجهه او با مسائل روزگار پدر وی سلطان محمود به گونه‌ای دیگر بود. زمانی که بیهقی در دیوان غزنویان به کار اشتغال داشت، روایتی کاملاً متفاوت از روایت بعدی خود، که خارج از حاکمیت و دستگاه غزنوی قرار داشت، می‌نگاشته است.

گذشته از این، در یک روز ممکن است هزاران واقعه رخ دهد. آیا بیهقی همه را ثبت می‌کرد؟ توینی می‌گوید: فرض کنید همه‌ی روزنامه‌ای یک روز دنیا را در اختیار شما قرار دهند و از شما بخواهند تاریخ یک روز دنیا را بنویسید. فرض کنید که همه‌ی آن چه در این روزنامه‌ها آمده است، صحیح باشد، آیا می‌توان تاریخ یک روز دنیا را به استناد این روزنامه‌ها نوشت و تبیین کرد؟ طبیعی است که نه، نویسنده ناچار است برخی وقایع را ندیده بگیرد و برخی را بر جسته‌تر جلوه دهد. بیهقی نیز به مطالبی پرداخته است که از دیدگاه او و از زاویه‌ی ذهن او مهم بوده است.

مثال دیگری می‌زنم، فرض کنید که شما خاطرات خود را می‌نویسید. بسیاری دیگر هم هستند که خاطرات خود را ضبط می‌کنند. هر روز با هزاران مسأله برخورد می‌کنند، آیا همه را می‌نویسید؟ بنابراین گرینش در تاریخ یک مسأله‌ی غیرقابل انکار است.

آقای اسماعیلی: آقای دکتر گل محمدی، جنابالی به دو مفهوم عام و خاص عینیت اشاره کردید. ما در معرفت تاریخی برخلاف دیگر علوم معرفت مستقیم نداریم و معرفت ما مع الواسطه است. بهترین تعبیر را در این مورد استنفورد دارد که می‌گوید: ما با شواهد تاریخی سروکار داریم که در متون و اسناد و امکنه و ... پیدا می‌شود. آیا ممکن است در مورد عینیت در تاریخ توضیحات بیشتری بفرمایید؟

دکتر گل محمدی: به نظرم باید ما باید به زبان مشترکی برسیم. پیش‌فرض‌هایی که من دارم این است: شناخت یا معرفت شامل سه فرایند فاعل شناس، موضوع شناخت و فرایند شناخت است. در اینجا شناخت در قالب گزاره حاصل می‌شود. گزاره‌ها هم بر حسب زمان ادعا و زمان ارجاع سه نوعند: گزاره معطوف به حال، درصورت همزمانی زمان‌های دوگانه، مانند باران می‌بارد؛ گزاره معطوف به گذشته، درصورت تقدم زمان ببر زمان الف یا زمان ارجاع بر زمان ادعا، مانند دیروز باران بارید؛ گزاره

نمی‌گیرد. اقوالی که یک فرد ممکن است خلاف عادت و یا خلاف مألوف مورخان بگوید، تاریخ و معرفت تاریخی محسوب نمی‌شود؟ این طور که می‌فرماید اهل تاریخ بپذیرند، یعنی اقوال نامتعارف تاریخ نیست؟

دکتر ملانی: ممکن است یک روایت شاذ از یک پدیده‌ی تاریخی وجود داشته باشد. این طبیعی است که حقیقت تمام و کمال و یک حقیقت عربان از وقایع تاریخی وجود ندارد. در مورد یک واقعه ممکن است روایات متعدد و حتی یک روایت شاذ وجود داشته باشد. مهم این است که ببینیم که آیا براساس یک روش منطقی به دست آمده و مستند و مقبول است؟ آیا می‌تواند این روایت را با استنتاجات عقلی پذیرفت؟ اگر روش‌هایی که گفته شد در مورد یک حادثه و یک روایت به کار رفت، می‌توان آن را پذیرفت و عینی دانست.

آقای اسماعیلی: پس ما در تاریخ با یک روایت ناتمام روبرو هستیم. شاید بهتر باشد به جای واژه‌ی نسبی بگوییم ناتمام. در واقع ما دانشی ناتمام نسبت به مسائل تاریخ داریم که همواره در معرض کامل شدن است و یا ممکن است نقصان پذیرد. یعنی متغیر است. اما تلاش این است که به سمت واقعیت پیش برویم. بررسی گردیدم به نکته‌ی قبلی. در معرفت علمی گزاره‌ها به بیرون از خود ارجاع پیدا می‌کنند و محقق خود رأساً در موضوع دخیل است. اما این که در معرفت تاریخی محقق در موضوع دخالت ندارد و مع الواسطه به این موضوع می‌رسد.

یکی از حضار: تا چه حد یک مورخ از واژه‌ی عینیت استفاده می‌کند؟ بهتر نیست از واقعیت یا حقیقت استفاده کنیم؟ گذشته از این که همه‌ی واقعیت را هم نمی‌توان بیان کرد. گاه ما از منابع دست اول مانند تاریخ بیهقی استفاده می‌کنیم، گاه از منابع دست چندم، نحوه‌ی تطبیق این واقعیت‌ها چگونه است؟ آیا ما در تاریخ بیهقی تردید می‌کنیم؟

آقای اسماعیلی: ما در تاریخ بیهقی از این حیث تردید نمی‌کنیم. حرف

دکتر ملائی: معرفت تاریخی مجموعه‌ای از داده‌هاست که با یک روش علمی معتبر به دست آید و نظمی منطقی بر آن حاکم باشد، تسلسل و فرایند تاریخی در آن لحاظ شده باشد و فردی که آن را مطالعه می‌کند، شناختی از آن به دست آورد. اخبار خرد و جزئی شناخت تاریخی نیست

گزاره‌های مقبول

است و نه ماهوی.

اقای اسماعیلی: البته این امر هم صدرصد نیست. در علوم انسانی هم ما مفهوم‌سازی می‌کنیم که به مثابه نورافکن‌ها عمل می‌کنند.

دکتر گل محمدی: البته در بحث و نظر کوهن، حتی علوم دقیقه هم شامل اعمال سلیقه می‌شوند. مثلاً تعاریف مختلفی از نور وجود دارد

اقای اسماعیلی: در بخش اول به همسخنی رسیدیم که در تاریخ چیزی به نام واقیت وجود دارد، گرچه این واقیت ممکن است با گزینش همراه باشد. یعنی ما با کسانی که معتقدند در تاریخ واقعیت وجود ندارد و آنارشیسم معرفتی بر آن حاکم است، مزیندی کردیم. حال می‌خواهیم بدانیم ما در مجموعه علوم انسانی به طور عام و در تاریخ به مفهوم خاص چنین است. بنابراین این گزاره‌ها با هم تفاوت ماهوی ندارند.

چیست؟

معطوف به آینده، در صورت تقدم زمان الف بر زمان ب یا زمان ادعا بر زمان ارجاع، مانند فردا باران خواهد بارید. برخی صاحب‌نظران عقیده دارند که از لحاظ این نسبت زمان ادعا/ ارجاع، گزاره‌های تاریخی چندان با گزاره‌های دیگر تفاوت ندارند. مثلاً این گزاره که اکنون در رشت باران می‌بارد، ما که خود حضور نداریم، یا از تلفن می‌شنویم یا از اخبار، به هر حال خود ما شاهد این واقعه نیستیم. در شرایطی می‌توانیم عینیت این واقعه را اثبات کنیم، که خود به رشت برویم و باران باریدن را مشاهده کنیم. این از لحاظ منطقی خود یک گزاره‌ای تاریخی می‌شود، زیرا زمانی که من از جایی که هستم حرکت کنم و به رشت برسم، زمان ادعا سپری شده است، پس این هم گزاره‌ای تاریخی است و من ممکن است فقط با شواهد بارش باران رو به رو شوم. پس همیشه در این نوع گزاره‌ها شواهد (evidence) مهم است یعنی چیزی که دلالت بر چیزی دیگر داشته باشد.

اقای اسماعیلی: اما مسأله‌ی ارجاع گزاره‌ها اینجا اهمیت پیدا می‌کند. که آیا این گزاره‌ها خود را جاند یا به امر واقع ارجاع پیدا می‌کنند.

دکتر ملائی: یکی از مسائل مهم در نگارش تاریخ گزینش و نگارش داده‌هاست. اووارد هالت کار در کتاب «تاریخ چیست؟» معتقد است که مورخ باید حداقل رخدادهای مرتبط با موضوع را در نگارش یک پدیده تاریخی دخیل کند تا بتوان آثار زیانبار گزینش را به حداقل رسانید. مسأله‌ی دیگر قضاوت و داوری در تاریخ است. این که آیا در تاریخ باید قضاوت کرد یا نه؟ این امر بین فیلسوفان تاریخ محل مناقشه است. برخی عقیده دارند در تاریخ نباید قضاوت صورت گیرد و برخی خلاف این عقیده را دارند.

برای قضاوت در تاریخ چند مانع وجود دارد. اول این که معیارهای قضاوت ما در طول دوران‌های مختلف تاریخی متفاوت است. به طور مثال امروزه، مورخ از منظر حقوق بشر، دیدگاه‌های مدرن و بسیاری مسائل به وقایع تاریخی می‌نگرد که در گذشته وجود نداشته است و بر اساس این معیارها بسیاری از رخدادهای گذشته را محکوم می‌کنند.

دوم این که آیا مورخ یک معلم اخلاق است؟ مورخ چگونه باید قضاوت کند که مورد استفاده معلم اخلاق قرار گیرد؟

دکتر گل محمدی: گزاره‌های تاریخی و غیرتاریخی همه می‌توانند ارجاع به امر واقع باشند. در همه معرفت‌ها، آن گزاره معطوف به موضوع شناخت است. اعتبار و عینیت زمانی معنا پیدا می‌کند که با توجه به شواهد موجود بتوان به شکل موجبه ادعا کرد که این گزاره پذیرفتی و درست است. کسانی که معرفت عینی را زیرسئوال می‌برند، به گزینش نظر دارند. مورخ گزینش می‌کند. فیزیکدان و شیمیدان هم چنین می‌کنند. گزینش گریزان‌پذیر است. تفاوت در این است که در معرفت تاریخی گزینش به سلیقه و دیدگاه فرد بیشتر بستگی دارد تا علوم دیگر. در علوم دقیقه چارچوب‌های نظری و معیارهای فرافرمده گزینش را ممکن می‌سازند. پوپر نیز به همین موضوع اشاره دارد و می‌گوید در علوم انسانی و اجتماعی و علوم دقیقه هم داده جمع‌آوری می‌کنیم تا ادعای گزاره‌های خود را اثبات کنیم. اما در علوم انسانی هر کسی بنا به سلیقه‌ی خود داده را جمع می‌کند درحالی که در علوم دقیقه نورافکنی وجود دارد که با استفاده از آن محقق به جمع‌آوری داده‌ها می‌پردازد. و این تفاوت نسبی

مثالی از دوره‌ی رضاشاه بزنیم. در این دوره‌ی خفغان سیاسی، مسلمان‌ها هیچ مورخی نمی‌توانست از جنبش‌های آزادی‌بخش سخن بگوید. در همین دوره مورخان مجبور بودند در مورد ایران باستان مطالعه کنند، چون به مذاق حاکمیت خوش می‌آمد. از این رو، بسیاری از عالمان حوزه‌های دیگر هم به تحقیقات تاریخی روی آوردند، آن‌هم نوعی تاریخ‌نگاری که به تاریخ‌نگاری رسمی نزدیک است. یا به عنوان نمونه‌ای دیگر می‌توان به عهد قاجار اشاره کرد. مشهور است که روزی ناصرالدین شاه به مدرسه‌ی دارالفنون می‌رود و درمی‌باید در متن تاریخی که در این مدرسه تدریس می‌شود، انقلاب فرانسه نیز مورد مطالعه قرار می‌گیرد و از اعدام لویی شانزدهم و منقرض شدن پادشاهی فرانسه می‌گویند. وی دستور می‌دهد تدریس انقلاب فرانسه در این مدرسه حذف شود. مسأله‌ی بعدی که روی حاصل تحقیقات پژوهشگران تاریخ اثر می‌گذارد، توانایی‌های شخصی مورخ است. مورخی که به علوم دیگر - و به اصطلاح علوم معین و کمکی - احاطه دارد، مانند جامعه‌شناسی، باستان‌شناسی، جغرافیا، علوم سیاسی و ... نگاه وسیع‌تری به رخدادهای تاریخی دارد. به نظر مرسد که کار مورخ بسیار دشوار است و مورخ باید توانایی‌های فراوان داشته باشد. مورخ باید در متن جامعه قرار گیرد و نه این که در یک کتابخانه به صورت منزوی فقط به مطالعه بپردازد و خود را در برج عاجی پنهان کند و از حقایق جامعه دور بماند.

دیگر این که مورخ باید دو ویژگی نسبتاً متضاد داشته باشد. یکی از این ویژگی‌ها داشتن روحیه‌ی انتقادی است. یعنی حتی بتواند چیزی را که دوست دارد نقد کند و مورد تشکیک قرار دهد. بتواند روایات متناقض را در مورد آن بپذیرد. دیگر این که روحیه‌ی همدلی داشته باشد و بتواند با جامعه‌ای که در مورد آن تحقیق می‌کند همراهی و همدلی داشته باشد و به مخالفان خود حق اعتراض بدهد. زیرا این ستایش‌ها و گریزهای مورخان نسبت به موضوعات، در انسان - کماهو انسان - قطعاً در پژوهش‌های تاریخی اثر می‌گذارد و از شفافیت تاریخی کم می‌کند. مسأله‌ی دیگر مسائل زبانی است. ما در تاریخ زبان تخصصی نداریم و تاریخ باید از زبان متعارف استفاده کند. در این زبان عمومی و متعارف نمی‌توان بسیاری از مفاهیم و رخدادها را بیان کرد. به عنوان مثال دکتر کاتوزیان در یکی از مقالات خود در مورد ملی شدن صنعت نفت پیرامون واژه‌ی «ملی» می‌نویسد، در دوره‌ی مشروطه، به مشروطه خواهان ملیون می‌گفتند. بدین‌سان، مورخ امروز نمی‌تواند این واژه را در مقطع زمانی مشروطیت معادل ناسیونالیسم معنی کند. در حالی که بسیاری از اهل علوم سیاسی ملیون مشروطه را ناسیونالیست دانسته‌اند.

آقای اسماعیلی: با تشکر از دکتر ملانی. جناب دکتر گل محمدی، به نظر شما واقعیت تاریخی شفاف است یا خیر؟ زیرا با نکاتی که دکتر ملانی بیان کردن، تردید ایجاد می‌شود در این که بتوان واقعیت تاریخی را شفاف بیان کرد.

دکتر گل محمدی: بنده بیشتر از اباب تأکید و تأیید سخنان دکتر ملانی

دیگر این که افراد و موقعیت‌هایی که ما در مورد آن‌ها قضاوتش می‌کنیم، حضور ندارند تا از خود دفاع کنند. پس قضاوتش مورخ صحیح نیست. اما بحث دیگر از منظر کسانی است که به قضاوتش قائلند و معتقدند اگر در بسیاری موارد مورخ قضاوتش نکند و از کنار پدیده‌ها بگذرد، یا بی‌طرف بمانند، عینیت تاریخی زیر سؤال می‌رود. فرض کنید که مورخ در مورد حمله‌ی مغول به ایران گزارشی تهیه می‌کند. اگر آن را به گونه‌ای ترسیم کند که گویی حادثه‌ای بسیار معمولی رخ داده است، بی‌طرفی او زیر سؤال خواهد بود. در این واقعه مورخ باید قضاوتش کند. نمی‌توان از کنار رخدادهای فاجعه‌بار مانند کشتارهای هیتلر به سادگی و بدون قضاوتش گذشت. اینجاست که «علم معهد» مطرح می‌شود و برخی معتقدند که باید معیارهای اخلاقی را در گزینش و چینش داده‌ها لحاظ کرد.

آقای اسماعیلی: اگر به زبان امروزی بگوییم منظور این است که، دانش تاریخی باید انتقادی باشد و عنصر رهایی‌بخشی خود را حفظ کند.

دکتر ملانی: بله. اما این معیارها هم خود مسائل مورد مناقشه و از تنگناهای عینیت هستند.

مسأله‌ی بعدی پژوهشگران تاریخ از تاریخ است. بسیاری از مورخان یا بهتر بگوییم محققان، براساس یک مسأله‌ی ذهنی به سراغ یک پدیده‌ی تاریخی می‌روند و بر اساس پیش‌داوری‌ها و پیش‌فهم‌های خود از قبل بسیاری وقایع را محکوم می‌کنند و یا بدون بررسی شواهد و مدارک موضعی اتخاذ می‌کنند و آن را در پژوهش خود لحاظ می‌کنند. بسیاری از رخدادها را ممکن است تماماً نادیده بینگارند و شواهد تاریخی را قربانی دیدگاه‌های خود سازند. در این موارد نیز از عینیت فاصله می‌گیریم و این مضلات بر جسته‌ی پژوهش‌های تاریخی است.

از این مسأله که بگذریم موضوع ارزش‌داوری مطرح می‌شود. در این مقوله بسیاری از احساسات، تعلقات و دیدگاه‌های مورخ در بیان رویدادها دخیل می‌شود و این امری است گریزان‌پذیر. نمی‌توان مورخی را یافت که این مسائل را در نگارش رویدادها دخیل نکند. اصل‌آتا بسیاری از این مسائل دخیل نشود، ممکن است رخدادها درک نشوند. به طور مثال برای بررسی نبوغ سیاسی یا نظامی یک فرد، یا تعلقات دیندارانه‌ی یک جامعه ناگزیر از دخیل کردن این ارزش‌ها برای درک موضوع مورد مطالعه هستیم. این امر هم البته یکی از موانع رسیدن به حقیقت تاریخی است.

مسأله‌ی بعدی موانع و محدودیت‌های سیاسی است. مورخ در یک کار پژوهشی ایندا از خود سؤال می‌کند که آیا این پژوهش خواهایند حاکمیت هست و آیا از من حمایت خواهد کرد؟ یا برای من مشکلات و موانع پدید خواهد آمد؟ این امر تأثیر مستقیم و غیرمستقیم بر پژوهش‌های تاریخی خواهد داشت. این امر در همه‌ی کشورها و در همه‌ی دوران صادق است. زمانی که بین انتظارات مورخ و واقعیت‌های جامعه توازن وجود داشته باشد، می‌توان به تحقیقات منطقی‌تر و واقعی‌تر برخورد.

تاریخ، به معنای مألوف خود به کار برده است و عنصر منافع اقتصادی را در آن دخیل داشته است که کاملاً با آن بیان متفاوت است. یا همین مفهوم دولت که امروز بارها از آن استفاده کردیم، در هر زمانی و هر متنی یک معنا و مفهوم دارد. بنابراین رسیدن به یک زبان مشترک بسیار مهم است.

مسئله دیگر در بحث روش‌شناسی مورخان است. هیچ‌یک از مورخین از یک روش مشترک استفاده نمی‌کنند و به همسخنی در روش نرسیده‌اند. از این لحاظ با این که تاریخ دانشی کهن‌سال است، از حیث تبیین روش‌ها و مفاهیم، کوکی نوباست.

دکتر گل محمدی: شاید بهتر بود این سؤال نیز مطرح می‌شد که چگونه می‌توان از یک عینیت تاریخی دفاع کرد. در اینجا از موانع فراوانی که بر سر راه عینیت تاریخی بود، بحث کردیم، با توجه به همه‌ی این مسائل، جایگاه و اعتبار اصالت داده‌های تاریخی کجاست و چگونه می‌توان از یک عینیت تاریخی دفاع کرد؟ اگر بخواهیم این بحث را به همین صورت ادامه دهیم، برای یافته‌های علمی اعتباری باقی نمی‌ماند. به نظر من تاریخ عینی آن تاریخی نیست که در آن گزینش نباشد، گزینش اجتناب‌ناپذیر است. همچنین تاریخ عینی آن تاریخی نیست که در آن ارزش‌داوری وجود نداشته باشد، یا موانع سیاسی و موارد دیگر، درست است که همه‌ی موارد مطرح شده از موانع رسیدن به عینیت تاریخی است؛ اما می‌توان به گونه‌ای از اعتبار عینیت تاریخی دفاع کرد و آن مسئله که من آن را فتح بایی می‌دانم برای گفتگوها و یا تأملات بعدی، در چند مرحله قابل دسترسی است. اگر ما موضوعی را در نظر می‌گیریم، این موضوع باید پژوهش‌پذیر باشد و در حیطه‌ی مطالعات تاریخی قرار گیرد، متابعی برای مطالعه‌ی آن وجود داشته باشد، روشی متناسب با موضوع اتخاذ کنیم. سپس بسیاری از منابع موجود مرتبط با موضوع را مطالعه کنیم و حداقل داده‌ها (facts) را وارد چرخه‌ی تاریخ‌نگاری کنیم، هرچند با دیدگاه‌های ما منافات داشته باشد. این از جمله شرایط لازم برای دست یابی به شناخت تاریخی عینی است. به عبارتی، احتمال عینیت گزاره‌ها و شناخت تاریخی زمانی افزایش می‌باید که مورخ ارزش‌ها و معیارهای خود را بیان کند و حتی راههای ابطال فرضیات و نظریاتی را که به آن پرداخته است، بگوید.

آقای اسماعیلی: البته منظور من از مثال تشییه کار مورخ به قضاوت، بیان اهمیت شواهد در رسیدن به یک حکم تاریخی بود و این که مورخ بتواند شجاعانه شواهد را برای رد یا قبول نظریه‌ی خود به کار گیرد.

به هر حال به نظر می‌رسد علیرغم همه‌ی سخنانی که امروزه در باب فقدان عینیت و آثارشیم تاریخی گفته می‌شود، مورخین کار خود را انجام می‌دهند. مهم این است که از رهگذر این مباحث یک خودآگاهی، ابتداء در سطح شناختی و بعد هم در سطح رفتاری حاصل شود که بتواند دانش تاریخی را جلو ببرد.

مطلوبی می‌گوییم. بسیاری از شواهد و داده‌های تاریخی ممکن است بعدها تغییر کنند. شاید بیست سال دیگر استناد مهمی در مورد انقلاب مشروطه کشف شود که داده‌های قبلی را نقض کند. تا جایی که مورخان به داده‌های بیشتر و متنوع‌تری دسترسی داشته باشند، اعتبار تحقیقات افزایش می‌یابد. زیرا داده‌های زیاد می‌تواند تدقیص گزاره‌ها را نشان دهد.

آقای اسماعیلی: البته داده‌ها به تنها بیان قدرت ندارند و باید در یک چارچوب ذهنی و نظری قرار گیرند تا بتوانند گزاره‌ای را اثبات یا رد کنند. در توضیح این سخن می‌نوان گفت کا مورخ شبیه قضات است. آن‌ها یک فرض را برمی‌گزینند و سپس با کمک شواهد به اثبات با رد فرض خود اهتمام می‌ورزند. مشهور است که در این مرحله هرچه دقیق‌تر و عمیق‌تر بتواند با کمک شواهد مأمور شدن سخن را توضیح دهد، مورخانه‌تر عمل کرده و به حقایق تاریخی دست یافته بالطبع کار او واجد عینیت بوده است.

دکتر گل محمدی: شواهد باید وجود داشته باشند. هرچقدر تعداد داده‌ها بیشتر باشد، نقش گزینش و چارچوب‌های ذهنی هم مشخص‌تر خواهد شد و عوامل مؤثر در گزینش هم کمتر خواهد شد. نقش دیگر مربوط است به research politics است. آنچه دکتر ملائی هم به آن اشاره داشتند. طبیعی است که ما گذشته را به خاطر حال و عدالتاً به خاطر هویت‌سازی برسی می‌کنیم. کنجدکاوی صرف تاریخی چندان نقش ندارد. از این گذشته با توجه به علایق و موقعیت‌هایی که داریم، هویت‌سازی می‌کنیم. در این مرحله باید سیاست‌هایی اتخاذ کنیم که گزیرنایزی است ولی باید آن را به حداقل رسانید.

مسئله‌ی دیگر در مورد ساماندهی استناد است. می‌دانیم که استناد مهم‌ترین شواهد تاریخی ما هستند. ولی متأسفانه در مورد استناد یک روش یکسان وجود ندارد. مرکز استناد انقلاب اسلامی یک روش دارد، مرکز استناد مجلس یک روش و هر جایی یک روش خاص خود را اعمال می‌کند. این نایکدستی به انسجام تاریخ و دستیابی به عینیت تاریخی صدمه‌ی زند. مانع بعدی خود مورخ است. تا زمانی که مورخین بازسازی تاریخ را به صورت روشن‌مند انجام ندهند، میزان اعتبار و عینیت روایات تاریخی افزایش نخواهد یافت. این روشنمندی باید در همه‌ی مراحل یک پژوهش تاریخی باشد. در مورد استفاده و خوانش یک سند و یا در مورد کاربست چارچوب‌های نظری. تاریخ زبان خاص ندارد و مورخ ناگزیر است از چارچوب‌های مفهومی و نظری علوم دیگر استفاده کند. اینجاست که دانش و معرفت مورخ به کمک او می‌آید. یکی از مشکلات جامعه‌ی تاریخی ما همین مسئله است.

آقای اسماعیلی: رسیدن به زبان مشترک بین مورخین می‌تواند گام نخست باشد. به عنوان مثال در متون آمده است جامعه‌ی ساسانی به چهار طبقه‌ی نظامیان و روحاًنیان و دهقانان و دیوانیان. در اینجا طبقه به معنای قشر است. ولی همین کلمه‌ی طبقه را یک مورخ در یک متن